

## بخش نخست

نشان دادن گونه‌ی خاصی از دربندبودن به وسیله‌ی گونه‌ای دیگر، همان اندازه می‌تواند عاقلانه باشد که نمایاندن هر چیزی که واقعاً وجود دارد از طریق چیزی که وجود ندارد.

### دانیل دوفوئه

رویدادهای عجیبی که در این وقایع‌نگاری ذکر شده، در سال هزار و نهصد و چهل و... در شهر اوران رخ داده‌اند. نظر همه‌گان بر این است که این رویدادها نباید در این شهر اتفاق می‌افتاده و وقوع‌شان حالتی استثنایی و دور از انتظار داشته است. اوران در نظر اول در حقیقت شهری معمولی است، یک حاکم‌نشین فرانسوی در ساحل الجزایر. باید اذعان کرد که خود این ساحل هم زشت است، با ظاهری آرام، مدتی وقت لازم است تا بتوان پی برد که تفاوت‌هایی میان آن و بسیاری از شهرهای تجاری دیگر در طول همه‌ی ساحل‌ها و در هر ارتفاعی وجود دارد. چگونه می‌توان شهری

را بدون کبوتر، بدون درخت و بدون باغ مجسم  
کرد، که در آن آدم نه صدای به هم خوردن بال  
پرنده‌ای را می‌شنود، نه خش‌خش برگی و نه  
مکان خلوتی که بتوان در آن همه‌چیز را گفت؟  
تغییر فصل‌ها را فقط به وسیله‌ی آسمان می‌توان  
سنجید. فرارسیدن بهار را فقط از وضعیت هوا، یا  
سبدهای کوچک گلی که روستائیان از حومه‌ها  
برای فروش به بازار روز می‌آورند می‌توان فهمید.  
در تابستان خورشید خانه‌های خشک را به آتش  
می‌کشد و دیوارها را با خاکستری تیره می‌پوشاند.  
در این فصل فقط در سایه‌ی کرکره‌های بسته  
می‌توان زندگی کرد. هنگام پاییز برعکس گل و  
لای همه‌جا را فرامی‌گیرد. روزهای زیبا و دلپذیر را  
فقط در فصل زمستان می‌توان یافت.  
روشی آسان برای شناختن یک شهر، پی‌بردن به  
نحوه‌ی کارکردن، دوست‌داشتن و مردن مردمانش  
است. در شهر کوچک ما، نمی‌دانم به خاطر آب و  
هوایش است یا چیزی دیگر که همه‌ی این چیزها

با شتابزدگی و پریشان خیالی صورت می‌گیرد،  
یعنی آدم در آن ملول می‌شود و می‌کوشد به همه  
چیز عادت کند. همشهری‌ها مان زیاد کار می‌کنند،  
ولی فقط برای ثروتمند شدن. همه‌ی علاقه‌شان  
متوجه دادوستد است و به اصطلاح خودشان دنبال  
کاروکاسبی هستند. طبعاً به شادی‌های ساده هم  
علاقه‌مندند، سینما و آب‌تنی در دریا را دوست  
دارند. اما خیلی عاقلانه این تفریح‌ها را می‌گذارند  
برای شبه‌شب و روز یکشنبه، در بقیه‌ی روزهای  
هفته می‌کوشند پول زیادی به دست بیاورند.  
غروب، موقعی که دفترهای کارشان را ترک  
می‌کنند، یا در کافه‌ها جمع می‌شوند، یا در بولوار  
منحصر به فرد شهر قدم می‌زنند، یا می‌روند روی  
ایوان‌هاشان می‌نشینند. هوس‌های جوان‌ترهاشان  
تند و زودگذر است، حال آن‌که هوس‌رانی‌های  
بزرگ‌سال‌ترها از حدود گوی بازی، یا مهمانی‌های  
دوستانه و یا قمارهای کلان با ورق تجاوز  
نمی‌کند.

بی‌شک ممکن است گفته شود که این چیزها منحصر به شهر ما نیست و به‌طور خلاصه همه‌ی هم‌عصرهای ما در شهرهای دیگر هم به همین ترتیب روزگار می‌گذرانند. طبعاً امروز هیچ‌چیز طبیعی‌تر از این نیست که آدم‌ها از صبح تا شب کار کنند، بعد بروند با ورق‌بازی پول‌شان را ببازند، یا در کافه‌ها جمع شوند و زمانی را که برای‌شان مانده به وراجی پردازند. ولی شهرها و کشورهای هم هستند که مردمانش گهگاه چیزهای دیگری هم برای‌شان مطرح است، به‌طور مثال فکری، اندیشه‌ای. البته این موضوع به‌طور کلی زندگی‌شان را عوض نمی‌کند. فقط همان مسئله‌ی اندک تفاوت در میان است، همیشه هم در پی به‌دست‌آوردن آن هستند. اوران برعکس ظاهراً شهری است بدون اندیشه یا بدگمانی. یعنی شهری کاملاً جدید و مطابق روز. بنابراین نیازی نیست گفته شود که مردمان شهر ما چگونه همدیگر را دوست دارند. آن‌ها با رفتار و گفتار و

حرکاتی روزمره، زندگی می‌کنند و در عادات‌هایی  
درازمدت با هم کنار می‌آیند. میان این دو سر خط،  
بیش‌تر وقت‌ها هیچ نقطه‌ی میانی وجود ندارد. تازه  
همین هم نه تازگی دارد نه اصالتی. در اوران،  
مانند جاهای دیگر، به‌علت کمی وقت و نداشتن  
فرصت اندیشیدن، آدم‌ها ناچارند حتا بی‌آن‌که  
بدانند، همدیگر را دوست داشته باشند.  
آن‌چه در شهر ما از همه چیز بکرتر و جالب‌تر است،  
دشواری مردن در آن است. البته دشواری واژه‌ی  
مناسبی نیست، بهتر است گفته شود گرفتاری‌ها و  
دردسرهايش. بیمارشدن به هیچ‌وجه دلپذیر نیست،  
ولی شهرها و کشورهایی هستند که در آن‌ها وقتی  
آدم بیمار می‌شود از او پرستاری می‌کنند و می‌تواند  
خودش را به‌دست مراقبت‌های پزشکی بسپارد. آدم  
بیمار نیاز به مهربانی دارد. دوست دارد به چیزی یا  
کسی تکیه کند، خوب، کاملاً طبیعی است. اما در  
اوران، بدی آب و هوا، اهمیت دادوستدهای تجاری  
که در آن انجام می‌شود، ظاهر ناخوشایند شهر،